**اندیشه در روزنامه: درباره صفحات اندیشه روزنامه**

**ارشاد، محمد رضا**

فرض اساسی این مقاله آن است که اندیشه«روشنگری»در غرب جان تازه‏ای‏ به روزنامه‏ها داد و بر این اساس برخی فیلسوفان به‏ویژه فیلسوفان معاصر در جهت‏ گسترش مفاهیم و آرمان‏های روشنگری دست به کار نوشتن در مطبوعات شدند؛از این‏رو«تغییر»و«دانستن»سرلوحه کار روزنامه‏نگار-روشنفکران قرار گرفت. اما داستان روزنامه‏نگاری در ایران و پیدایی صفحه اندیشه بی‏ارتباط با اندیشه‏ «روشنگری»نبوده است؛امری که تا به اکنون فراز و فرودهایی را از سر گذرانده است.

محمد رضا ارشاد

روزنامه،ابزار روشنفکری:

چشم‏انداز تاریخی

زمانی شوپنهار-فیلسوف آلمانی-روزنامه را تاریخ دست دوم می‏دانست.شاید او با این بیان‏ می‏خواست بگوید که روزنامه‏ها با دستکاری‏ واقعیت‏های اجتماعی و فرهنگی،آنها را عرضه‏ می‏کنند و ازاین‏رو،شایسته توجه جدی نیستند. این سخن درحالی گفته می‏شد که پیش از وی، کانت یا بعدها کارل مارکس،روزنامه‏ها را قلمروی‏ مطمئن برای بیان نظرگاه‏های فکری خود یافته‏ بودند.شاید به همین دلیل بود که مثلا مقاله‏ در پاسخ به«روشنگری چیست؟»کانت-که‏ در یکی از مهم‏ترین ژورنال‏های معتبر آن عصر به چاپ رسیده بود-و بسیاری از یادداشت‏ها و مقاله‏های مهم مارکس-که در چند روزنامه مهم‏ آن دوران چاپ شده بود-به نسبت آرای دیگر این فیلسوفان که در کتاب‏ها مطرح شده بودند، بازتابی به مراتب مؤثرتر و مستقیم‏تر بر حوزه‏ عمومی داشتند.البته به غیر از کانت-که قلم زدن‏ وی در روزنامه‏ها منحصر به همین اندازه بود- مارکس تا پایان عمر،کمابیش ارتباطش را با آنها ادامه داد.بر همین پایه،در سنت مارکسیستی‏ -به‏ویژه از گونه لنینیستی آن-روزنامه،یکی از مؤثرترین سلاح‏ها برای مبارزه و آگاهی بخشی‏ تلقی می‏شده است.

با این حال،شاید از دوران شوپنهاور تا به امروز، به چنین بیان منفی‏ای نسبت به روزنامه‏ها برنخوردیم.در این بین،فیلسوفی چون هایدگر، اگرچه میانه خوبی با تکنولوژی جدید و از جمله‏ رسانه نداشت ولی در پایان عمر راضی به درج‏ گفت‏وگویش با متفکر ژاپنی در یکی از مجله‏های‏ معتبر آن روزگار شد با این حال،اندیشمندانی‏ چون«ژان پل سارتر»،«فوکو»،«دریدا»، «بودریار»و«ریچارد رورتی»و نیز فیلسوفان‏ جدیدتری چون«اسلاوی ژیژک»،«آلن بدیو»، «مانوئل دلاندا»،«داگلاس کلنر»،«آنتونیو نگری»،«جورجو آگامبن»و...به درجه‏های‏ متفاوتی،روزنامه‏ها را عرصه نظریه‏پردازی و گسترش اندیشه‏های خود قرار داده‏اند.

اگر به مقاله‏ها و نوشته‏های اندیشمندان یاد شده‏ در روزنامه‏ها مراجعه کنیم،به‏رغم تفاوت‏هایی که‏ در نگاه به موضوع‏های مشابه داشته‏اند،در یک‏ نکته بنیادین،همسان‏اند و آن،احساس نیاز به ارتباط با مردم.می‏توان پرسید که چرا این‏ احساس را داشتند؟آیا برای آنها بسنده نبود که صرفا نخبگان فکری و دانشگاهی آثارشان را بخوانند و درباره آن به بحث و گفت‏وگو بنشینند؟ بی‏تردید،آنها دیگر،چون شوپنهاور،روزنامه را تاریخ دست دوم نمی‏پنداشتند،چون اگر چنین‏ بود،به این کار(نوشتن در روزنامه)مبادرت‏ نمی‏کردند.آنها واقعیتی را در روزنامه می‏دیدند که فراتر از دید شوپنهاور بود.واقعیت این است‏ که از هنگامی که اصحاب دانشنامه فرانسه(در قرن هجدهم)چون دیدرو،هولباخ،روسو، هلوسیوس،ولتر و...گرد هم آمدند تا دانش، دستاوردها و معارف بشری را به زبانی قابل فهم‏ برای دیگران در قالب دانشنامه‏ای 35 جلدی‏ فراهم آورند،این نیاز(به ارتباط با مردم)احساس‏ شد.این نکته را زمانی می‏توان بهتر درک کرد که ببینیم،جنبش«روشنگری»که به بیان‏ «ژان لورن دالامبر»از پیدایی یک دگرگونی در تمامی ابعاد زندگی بشر حکایت می‏کرد،سراسر قرن هیجدهم را درنوردید.اگرچه،پیش از این‏ جنبش،3 دگرگونی بنیادی دیگر در تاریخ بشر رخ داده بود؛(دوران نوزایی در قرن پانزدهم، اصلاح دینی در میانه سده شانزدهم و پیدایی‏ فلسفه دکارت در میانه قرن هفدهم)اما برای‏ اولین‏بار،در روشنگری-به گفته دالامبر-«از اصول علم دنیوی گرفته تا مبانی وحی دینی،از متافیزیک تا مطالب ذوقی،از موسیقی تا اخلاق، از مجادلات مدرسی حکمای الهی تا مسائل‏ بازرگانی،از حقوق فرمانروایان تا حقوق مردمان، از قانون طبیعت تا قوانین وضعی ملل-همه چیز مورد بحث قرار گرفته،تحلیل شده،یا دست‏کم‏ ذکری از آن به میان آمده است»(فلسفه سیاسی‏ کانت،دکتر سید علی محمودی).این دگرگونی، اشتیاق همگان به دانستن را پیش می‏کشید.به‏ این دلیل،کانت در تعریف روشنگری می‏گوید: «روشنگری درآمدن انسان است از نابالغی که‏ خود گناه آن را بر دوش دارد.نابالغی،ناتوانی در به کارگیری فهم خویش است؛بدون راهنمایی‏ دیگری».و در پایان همین بند می‏آورد:«شعار روشنگری این است:دلیر باش در به کار بستن‏ فهم خویش!».اشاره شد که کانت این مقاله را در پاسخ به پرسش یک کشیش پروتستان در ماهنامه برلین به چاپ رساند.این کشیش قبلا در همین ماهنامه مطرح کرده بود:«روشنگری‏ چیست؟باید پیش از روشن کردن مردم،برای‏ این پرسش که کمابیش به اندازه«حقیقت‏ چیست؟»اهمیت دارد،پاسخی یافت.با این‏ همه،من تاکنون پاسخی را در هیچ‏جا نیافته‏ام».

کانت در مقاله خود می‏کوشد تا نخست با تبیین‏ نسبت زمانه خود با روشنگری،از آن فاصله بگیرد و آن را در افقی گسترده‏تر مطرح سازد.ازاین‏رو، روشنگری به نظر کانت،فرایندی است رو به‏ پیشرفت و پیوسته که به فرجام،انسان را به بلوغ و استقلال فکری می‏رساند.به همین دلیل،به نظر فوکو،روشنگری فرایندی رو به پیشرفت است و امری در نوشته،نیست.اگر این‏گونه به روشنگری‏ بنگریم(یعنی غایت روشنگری را به بلوغ رسیدن‏ ذهن انسان،خودانگیختی،خوداندیشی و در نهایت آزادی وی از بندهای بیرونی و درونی‏ بدانیم)بنابراین پرسش از چیستی و چرایی‏ آن(روشنگری)پیوسته در زمان‏ها و مکان‏های‏ گوناگون،قابلیت طرح همگانی می‏یابد.از همین‏رو،پرسش از روشنگری چیست؟برای‏ نخستین‏بار در یکی از ژورنال‏های عصر کانت، مجال طرح و بررسی پیدا می‏کند.اهمیت این‏ نکته آنجا آشکار می‏شود که می‏بینیم ایده‏ «انقلاب»از همان آغاز با روشنگری درآمیخته‏ است.با این توضیح که انقلاب فرانسه،در یک‏ معنا،اوج جنبش روشنگری بود.به این جهت، نظریه‏پردازان روشنگری در انقلاب فرانسه،در عمل همان چیزی را که در نظر می‏پرداختند، می‏جستند.ازاین‏رو،روشنگری در فرانسه، خصلتی انقلابی پیدا کرده بود.در فرانسه، نواندیشان دینی و سیاسی در برابر سلطه کلیسا و دولت که همنوا با یکدیگر،سد راه پیشرفت‏ اجتماعی و سیاسی بودند،به مخالفت برخاسته‏ بودند.این امری بود که در آرای روشنگران در اعتراض و مخالفت با دین کلیسایی نمود یافته‏ بود.آنان در چهره کلیسا،جز خردستیزی و خرافه‏پرستی نمی‏دیدند.

ازاین‏رو،فیلسوفان روشنگری-به غیر از روشنگران ماده‏گرایی چون هولباخ-در برابر دین کلیسایی،دینی خردورز و آزادکننده انسان‏ از قیدوبندهای اجتماعی و سیاسی را نوید می‏دادند.اندیشه آزادی بشر از جبرهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی،مهم‏ترین هدف روشنگرانی‏ چون ولتر بود.او در نامه‏ای به روسو نوشته بود: «با اینکه اندیشه‏های تو نقطه مقابل اندیشه‏های‏ من است،حاضرم بمیرم تا حرفت را بزنی».بر این‏ اساس بود که آزادی،برابری و برادری از اصول‏ انقلاب فرانسه شدند.شاید همین سیمای عمومی‏ روشنگری و فراخوان همگانی آن به«دانستن» باشد که فیلسوفان و اندیشمندانی را که از آنها نام بردیم،در شمار طرفداران و نویسندگان‏ مطبوعات و روزنامه‏ها درآورده است؛به‏گونه‏ای‏ که امروزه،برخی از آنها مانند«اسلاوی ژیژک» در زمره پرنویس‏ترین اندیشمندان معاصر در مطبوعات روز جهان مطرح‏اند.البته در این‏ میان-همان‏گونه که اشاره شد-نباید از نقش‏ اندیشه‏های مارکسیستی و دعوت عام آن به‏ انقلاب چشم پوشید.بر این پایه،مارکسیسم‏ با طرح ایده«انقلاب»،برداشت خاصی از روشنگری ارائه کرد.برای مارکس،تغییر جهان‏ مقدم بر هرگونه جهت‏گیری فکری بود.برای وی، تنها انقلاب بود که می‏توانست موجد پیشرفت، آزادی و شکوفایی انسان شود.به همین‏ جهت،3 آبشخور مهم فکری مارکس-یعنی‏ سوسیالیسم فرانسوی،اقتصاد انگلیسی(آدام‏ اسمیت)و ایدئالیسم آلمانی(کانتی-هگلی) -چیزی جز چکیده بیان روشنگری مبنی بر خودانگیختگی و آزادی انسان نبود.

بر همین اساس،مارکس از همان آغاز به‏ مطبوعات توجه جدی نشان داد و با چاپ‏ مقاله‏های پرسروصدایی در نقد وضعیت‏ اجتماعی و سیاسی روزگارش،به تدریج این‏ اندیشه را بیش از پیش جا انداخت که می‏توان از طریق مطبوعات و به‏ویژه روزنامه‏ها،اندیشه تغییر و به فرجام،انقلاب را فراگیر کرد.از این سبب بود که شاید مارکس بیش از هر اندیشمند دیگری‏ بر ضد سانسور مطبوعات قلم زده باشد.به نظر وی سانسور،طیف رنگارنگ گل‏های اندیشه را بی‏رنگ و پژمرده می‏خواهد.

به هر صورت،این سنت مارکسی،به تدریج‏ در میان اندیشمندان مارکسیست طرفدار پیدا کرد و به‏ویژه در تفکر لنینیستی وجه بارزی به‏ خود گرفت.به همین دلیل،بسیاری از متفکران‏ فرانسوی یا اندیشمندان علاقه‏مند و متعلق به‏ فلسفه‏های از نوع فرانسوی،در چهارچوب این‏ سنت(مارکسی)پرورده شدند.از مهم‏ترین این‏ متفکران،می‏توان از«ژان پل سارتر»نام برد که ارتباط با عرصه عمومی را از طریق کافه‏نشینی و روزنامه‏نویسی حفظ می‏کرد.بی‏تردید،اگرچه در اینجا باید بین سارتر«هستی و نیستی»با سارتر روزنامه‏نگار تفاوت قائل شد اما همو در گفت‏وگوی‏ بلندی که از وی با«بنی لوی»در مجله«لونوول‏ ابسرواتور»به چاپ رسیده از پیمانی میان خویش‏ و خوانندگانش سخن می‏گوید.سارتر این پیمان‏ را یک کار اجتماعی می‏داند.

بنی لوی از او می‏پرسد:«یا در این کار اجتماعی،جلوه و نمودی از آن آرزویی وجود ندارد که دست‏کم به اندازه آرزو و خواست بودن یا هستن (etre) که تو از آن در«هستی و نیستی» سخن می‏گویی،اساسی است؟».و ساتر پاسخ‏ می‏دهد:«آری».

می‏بینیم که سارتر«هستی و نیستی»-که‏ کتاب بسیار دشواری است-اینک می‏خواهد پیمان و تعهدی را که با خوانندگان عام آثارش‏ بسته،به اجرا بگذارد و این،چیزی جز امید -که در سارتر پیر،جای خود را به انقلاب‏ داده-بهروزی انسان نیست؛«وقوع جنگ سوم‏ جهانی ناممکن نیست...کره زمین 2 قسمت شده‏ است؛در یک‏سو فقرا هستند...و در سوی دیگر، شمار اندکی ثروتمند...با این جنگ سوم جهانی‏ که ممکن است روزی به وقوع پیوندد،با این انبوه‏ بینوایان که کره ارض را دربرگرفته‏اند،نومیدی‏ بار دیگر وسوسه‏ام می‏کند؛یعنی این اندیشه‏ که حال و وضع،هرگز خاتمه نخواهد یافت که‏ هدفی(بزرگ)وجود ندارد بلکه تنها هدف‏های‏ کوچک جزئی هست که برای وصول به آنها تلاش‏ می‏شود.انقلاب‏های کوچکی به وقوع می‏پیوندد اما فرجامی انسانی به چشم نمی‏خورد...این‏ نومیدی آرمیده مرد کهنسالی است که در چنین دنیایی خواهد مرد.اما حقیقت این است‏ که من پای می‏فشارم و می‏دانم که امیدوار می‏میرم اما این امید را باید پی‏ریزی کرد.باید کوشید و توضیح داد که چرا دنیای امروز-که‏ دنیایی وحشتناک است-تنها لمحه‏ای در فرایند دراز نفس رشد تاریخی است و امید همواره یکی از نیروهای حاکم بر انقلاب و شورش‏ها بوده است‏ و چگونه هنوز هم،نگاه من به آینده امیدبخش‏ است».

می‏بینیم که سارتر پیر در خزان و نومید زندگی، هنوز امیدوارانه بر پیشرفت و رشد تاریخی بشر -که روشنگری نویدگر آن بوده-پای می‏فشارد. بی‏تردید،همین ایده،او را وامی‏دارد تا در هنگامه‏ شورش 1968 پاریس-در این به قول او انقلاب‏ کوچک-در میان مردم روزنامه پخش کند؛ روزنامه‏ای که کسی جز وی و دوستداران‏اش، نویسندگان آن نیستند.پس،سارتر فیلسوف، روزنامه می‏نوشت تا شاید بتواند در لحظات‏ نفس‏گیر تاریخی،پرتوی از امید روشنگری را بر جامعه و بشریت بتاباند؛امری که شاید-آن‏گونه‏ که فیلسوفان اولیه روشنگری می‏اندیشیدند- سرراست،ساده و خالی از فراز و نشیب‏های‏ تاریخی نبوده است.

انقلاب مشروطه و روزنامه

امواج تحولات یادشده در غرب،شاید از پایانه عصر زندیه و آغاز دوران قاجار از طریق‏ اندیشمندانی که در اروپا-و به‏ویژه در فرانسه- تحصیل کرده بودند،به ایران رسید.در همین‏ اوان،به تدریج نغمه‏های مخالفت با استبداد قاجار نواخته شد و اندیشمندان-اعم از دینی‏ و غیردینی-به جنبش ضد استبدادی پیوستند. این جنبش که کم‏کم ابعاد متفاوتی یافت، بعدها انقلاب مشروطه را پی ریخت.درواقع، انقلاب فرانسه و ایده‏های آن در حکم اخگری‏ بودند که خرمن انقلاب مشروطه را شعله‏ور کرده بودند؛با این تفاوت که در انقلاب فرانسه‏ -آن‏گونه که اشاره شد-ایده‏های روشنگری‏ و در رأس آن اصحاب دانشنامه قرار داشتند و طبقه بورژاوزی شکل گرفته بود.اما در انقلاب‏ مشروطه،نه از طبقه رشدیافته‏ای به نام بورژاوزی‏ می‏توان سخن گفت و نه از ایده‏های از پیش‏ اندیشیده‏ای چون روشنگری.ازاین‏رو،انقلاب‏ مشروطه،خواستار برپایی نهادهایی در ایران‏ بود که ایده‏هایش از جایی دیگر می‏آمدند.به‏ همین دلیل،بعدها واکنش‏هایی از درون علیه آن‏ سربرآورد.در اینجا قصد ما به هیچ‏وجه تحلیل‏ فراز و فرود انقلاب مشروطه نیست اما یادآوری‏ این نکته خالی از فایده نیست که روزنامه‏هایی‏ که در آن زمان برای نخستین‏بار تاسیس شدند، همه در جهت ایده‏های بنیادین مشروطه حرکت‏ می‏کردند.با نگاهی به عنوان‏های روزنامه‏های‏ آن دوران،می‏توان به این نکته پی برد.بنابراین‏ روزنامه‏نگاری،ابزاری در جهت پیشبرد اهداف‏ انقلاب(مشروطه)بود؛اگرچه بعدها-به خصوص‏ در دوران پهلوی اول و دوم-روزنامه‏هایی پیدا شدند که در جهت اهداف حکومتی بودند اما مقصود در اینجا آن نوع روزنامه‏نگاری است که‏ غایتی جز روشنگری برای خود نمی‏شناسد. روی کار آمدن رضاخان بعدها مصادف بود با پیروزی انقلاب 1917 روسیه.چنان‏که پیش‏تر اشاره شد،با ظهور گفتمان مارکسیستی،گونه‏ای‏ روزنامه‏نگاری-که در جهت برداشت خاصی از روشنگری گام برمی‏داشت-پا به عرصه گذاشت. روزنامه برای مارکسیست‏ها سلاح مبارزه و انقلاب بود.ازاین‏رو،پس از انقلاب روسیه، مطبوعات چپ مارکسیستی در ایران پدیدار شدند و به‏ویژه پس از شهریور 20،پس از اندک گشایشی‏ در فضای اجتماعی-سیاسی‏ ایران و شکل‏گیری حزب توده‏ (منسجم‏ترین حزب کمونیستی‏ در ایران)،این مسئله به اوج خود رسید.تا آستانه انقلاب اسلامی، روزنامه‏نگاری در ایران فضاهای‏ متنوعی را تجربه کرد که شرح‏ و بیان آن،از حوصله این نوشتار بیرون است اما وقوع انقلاب‏ اسلامی و تأسیس رژیم حقیقی‏ای‏ به نام جمهوری اسلامی،عملا گفتمان روشنگری را یک‏بار دیگر به عرصه اجتماعی آورد.این‏بار اما روشنگری و انقلاب به یاری تبیین‏ نسبت میان دین و سیاست آمدند.

بی‏تردید،انقلاب اسلامی به کمک بازسازی فهم‏ ما از دین آمد و در این میان،مطبوعاتی که به‏ این مهم توجه داشتند،دست به کار شدند؛اما تا شکل‏گیری صفحه‏ای به نام«اندیشه»،در روزنامه‏ها،صفحاتی زیرعنوان«مقالات»یا گاهی وقت‏ها«فرهنگ»و«گفت‏وگو»گاه‏به‏گاه‏ عهده‏دار چاپ مطالبی-عموما بدون برنامه‏ریزی‏ مشخص-در حوزه‏های فکری و فرهنگی‏ می‏شدند بر این اساس،مطالبی که به‏ویژه در صفحه مقالات چاپ می‏شد،اغلب از رویکردی‏ نخبه‏گرا برخوردار بود و از هیچ‏گونه انسجامی‏ پیروی نمی‏کرد.

«اندیشه»در بحران

اکنون به داستان صفحه«اندیشه»در روزنامه‏های ایران می‏رسیم؛صفحه‏ای که عمدتا بار«روشنفکری»انقلاب اسلامی را بر دوش‏ می‏کشید.اگرچه چگونگی شکل‏گیری و وجود چنین صفحه‏ای جدا از تحولاتی که در بالا گفته‏ شد،نیست اما جالب است بدانیم که صفحه‏ای‏ زیر این عنوان(اندیشه)تا پیدایی نخستین‏ روزنامه رنگی کشور-یعنی«همشهری»-وجود نداشت.درواقع،با شکل‏گیری«همشهری» مطبوعات،صفحه‏ای موسوم به«اندیشه»شکل‏ گرفت.اگر به اهداف کلان«همشهری»-که‏ در صفحه‏های خاص آن نمود می‏یافت-نظری‏ بیفکنیم،در یک معنا همشهری را پاسخ به‏ خواست‏ها و نیازهای طبقه متوسط فرهیخته‏ای‏ می‏بینیم که به تدریج شکل می‏گرفت.این‏ طبقه که به الزامات زندگی در شهر و مسائل‏ فراروی آن تن داده بود،مطالبات نوپدیدی در حوزه‏های شهری،زیست‏محیطی،اقتصادی، آموزشی،فرهنگی و فکری داشت که دیگر، از طریق روزنامه‏های موجود قابل طرح و ارتقا نبود.ازاین‏رو،«همشهری»با شکل و محتوای‏ نوینی پا به عرصه مطبوعات ایرانی گذاشت‏ و به همین علت،چونان هر تغییر دیگری، واکنش‏های متفاوتی را له و علیه خود برانگیخت. «همشهری»تشنگی مردم به دانستن را دریافته‏ بود و می‏کوشید تا در این جهت بپوید.به همین‏ دلیل،اگر صفحات گوناگون آن دوران را ورق‏ بزنید،پی می‏برید که گونه‏ای انسجام و هماهنگی‏ در کل روزنامه به چشم می‏خورد.برای مثال، اگر دغدغه صفحه شهری،مسائل شهری است، به همین تناسب،صفحه محیطزیست از نحوه‏ تعامل انسان شهرنشین ساکن ساختمان‏های‏ بلند با محیطزیست سخن می‏گوید.همچنین‏ صفحه هنری،نیازهای زیبایی‏شناختی و هنری‏ انسان شهری رمیده و خسته از دود و آهن را عرضه می‏کند و صفحه اندیشه تلاش می‏ورزد تا ناظر بر این تحولات در زندگی انسان(شهری)، به طرح،تبیین و احیانا پاسخگویی به مهم‏ترین‏ معضلات فکری و فرهنگی وی‏ بپردازد.این امر از«همشهری» سمفونی‏ای ساخته بود که حاصل‏ سازهای متفاوت ولی هماهنگ‏ صفحات آن بود.

این‏گونه بود که سازی به نام‏ «اندیشه»در سمفونی همشهری‏ نواختن گرفت و پایه‏گذاران اولیه‏ آن در این فکر بودند که صفحه‏ «اندیشه»،فرایندی خرد از فرایندی‏ کلان اجتماعی است؛بنابراین باید خواننده را در این فرایند کلان‏ مشارکت داد.این امر میسر نمی‏شد جز از طریق مشارکت شهروندان‏ در اندیشه و تفکر برای ساخت‏ جامعه مدنی.ازهمین‏رو بود که‏ از آغاز قرار شد«اندیشه»طبق‏ برنامه‏ای مدون حرکت کند؛بدین‏ معنا که اگر پیش از همشهری-همان‏گونه که‏ اشاره شد-صفحات برخی روزنامه‏ها به‏گونه‏ای‏ برنامه‏ریزی نشده و نااندیشیده و تنها با رویکردی‏ نخبه‏گرایانه برخی مباحث مرتبط با«اندیشه» را مطرح می‏کردند،اینک«اندیشه»همشهری‏ می‏خواهد و می‏تواند مباحثی را مطرح کند که‏ گرچه مایه‏هایی از مباحث دانشگاهی و نخبگان‏ را دارد اما پیوندی تنگاتنگ با فضای عمومی‏ جامعه دارد.در چنین وضعیتی،دیگر مراکز علمی و دانشگاهی مصدر کار نیستند بلکه این‏ خود«اندیشه»است که باید غور در بسترهای‏ اجتماعی،فکری،فرهنگی و سیاسی جامعه و نبض‏گیری آن،برای اندیشمندان و نخبگان‏ «پرسش»و«مسئله»ایجاد کند؛مسئله‏ای که‏ جز از طریق هم‏اندیشی نخبگان و مردم حاصل‏ نمی‏شود و صفحه«اندیشه»همواره در ایجاد این هم‏اندیشی و گفت‏وگو سهیم بوده است.این‏ جوش‏وخروش«اندیشه»ای در همشهری، همزمان بود با تحولات دهه 80 جامعه ایران.این‏ شیوه و نگاه«اندیشه»ای به روزنامه‏های دیگر -که یکی پس از دیگری بعد از«همشهری» آمدند-تسری پیدا کرد و روزنامه‏های«ایران»، «جامعه»،«نشاط»،«جام‏جم»،«شرق»و... نیز گروهی با عنوان«اندیشه»را پایه گذاشتند. شرح فراز و فرودهای هریک از«اندیشه»های‏ این روزنامه‏ها،مجال مفصل‏تری را مطلبد و نیاز به مطالعات جامعه‏شناسی دارد اما عجالتا می‏توان گفت که صفحه«اندیشه»روزنامه شرق‏ توانست تا اندازه‏ای افق تازه‏ای در«اندیشه»های‏ ایران بگشاید که گرچه در حوزه نخبگان فروماند اما این مسئله با توجه به ساختار نخبه‏گرایانه‏ شرق،انتقادی را متوجه آن نمی‏کند؛با این‏ وصف،در نهایت به دلایلی نتوانست آن رویکرد نخستین خود را ادامه دهد.از این لحاظ بود که‏ صفحه‏ای زیرعنوان«حکمت شادان»در کنار صفحه«اندیشه»شرق می‏کوشید تا اندازه‏ای‏ این کاستی را رفع کند و«اندیشه»را متوجه‏ تحلیل جریان‏ها و بسترهای خردتر اجتماعی‏ و سیاسی ایران و جهان بکند.از اینکه بگذریم، اکنون چند سالی است(درست از اوایل دهه 90) صفحات موسوم به«اندیشه»روزنامه‏ها بحران‏ خاصی را از سر می‏گذرانند.البته-همان‏گونه که‏ اشاره شد-انتشار روزنامه شرق در آغاز دهه 90، تواست تا حدی این بحران را پشت‏سر بگذارد ولی این تلاش در نهایت تنها در حد نخبگان‏ بازماند.بازخورد سیاسی این مسئله را دقیقا می‏توان در جدایی روشنفکران و نخبگان فکری‏ از توده‏های مردم و عرصه عمومی مشاهده کرد؛ امری که به رخداد سوم تیر انجامید.«اندیشه» در بحران ناشی از سردرگمی و نابسامانی به سر می‏برد.بر همین اساس،اگر نیم‏نگاهی به صفحات‏ «اندیشه»روزنامه‏ها بیندازیم-به قول دوستی- وصله ناجوری در میان تنوع صفحات دیگر جلوه می‏کنند.گویی«اندیشه»در کنج خلوتی‏ خزیده که بی‏ارتباط با جهان پیرامونش است و تنها تصورات خود را بازگو می‏کند؛تصوراتی که‏ اگرچه گاهی نشان از دانشگاهی بودن و علمی‏ بودن دارند،با این حال،نه به کار دانشگاهیان‏ و روشنفکران می‏آید و نه(به کار)مردم.در این‏ وضعیت،«اندیشه»که پیش‏تر در حکم پیوندگاه‏ نخبگان و مردم عمل می‏کرد،گسسته و به‏ چیزی افسرده و ایستا بدل شده است.هنگامی‏ که صفحات موسوم به«اندیشه»روزنامه‏ها را می‏گشاییم،معجونی از مطالبی می‏بینیم که‏ گاه ناشیانه و سرسری و بدون ارتباط با یکدیگر، کنار هم چیده شده‏اند؛از تفکر پسامتافیزیکی‏ هایدگر گرفته تا آرای حکیمان مسلمان و شرقی! تو گویی«اندیشه»فریاد می‏زند که همه اینها مهم‏اند اما شاید خود نمی‏داند که چرا مهم‏اند!بر این مسئله،«فلسفه‏زدگی»را می‏توان افزود که‏ البته بیرون از تحولات جامعه فکری ایران نیست؛ «فلسفه‏زدگی»به این معنا که معتقدیم باشیم‏ قفل معضلات اجتماعی،سیاسی و فرهنگی‏ جامعه فقط و فقط با کلید فلسفه گشوده می‏شود و ازاین‏رو،ما موظفیم هرچه را که در این زمینه‏ یافتیم-عموما از ناحیه فیلسوفان و اندیشمندان‏ اروپایی و آمریکایی-ترجمه کنیم و در روزنامه‏ها انعکاس دهیم.این امر به«اسطوره فلسفه»در روزنامه‏ها دامن‏زده است؛مسئله‏ای که به نوعی‏ نقض غرض فلسفه یعنی تفکر آزاد است.

به هر روی«اندیشه»روزنامه‏ها سه فضای‏ متمایز را پشت‏سر گذاشته است:1-فضایی که‏ حاصل دیالوگ مردم با روشنفکران و نخبگان بود (تحولات دهه 80)؛2-فضای نخبه‏گرایانه که‏ از دیالوگ اول دور می‏شود(تحولات دهه 90)؛ 3-فضای نابسامانی و سردرگمی و آشفتگی(که‏ اکنون در آنیم).

به هر روی،در اینکه«اندیشه»ها در بحران‏اند، تردیدی باقی نمی‏ماند؛اما می‏پرسید راه‏حل‏ چیست؟و برای رفع این بحران چه می‏توان کرد؟ اگرچه پاسخ به این پرسش دشوار است،با این‏ حال عجالتا می‏توان گفت که صفحات«اندیشه» نیاز به یک بازنگری و به اصطلاح خانه‏تکانی‏ اساسی دارند.شاید بتوان در فرصتی دیگر،ابعاد گوناگون این مسئله را شکافت.